



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على نبينا محمد و آله الطاهرين

### بررسی تأثیر حرمت تکلیفی انشای شخصیت حقوقی بر فساد آن

بحث به اینجا رسید که آیا نهی در معاملاتی که مقدمه برای وقوع معصیت توسط دیگران می شوند، باعث فساد معامله نیز می شود یا خیر؟ آنچه که محل بحث است شرکت ها و یا مؤسسات و شخصیت های حقوقی هستند که مقدمه برای وقوع دیگران در معصیت و صدور معصیت توسط آنها می شوند.

اگر فرض شد که ایجاد و انشای این شخصیت های حقوقی، متعلق نهی بوده و حرام هستند -چه مطلقا حرام باشد و چه به صورت فی الجمله حرام باشد<sup>۱</sup>- آیا بر فساد معامله {یا انشای شخصیت حقوقی}<sup>۲</sup> نیز دلالت می کند و بطلان و حکم وضعی که غیر از آن حکم تکلیفی است، ثابت می شود؟

### عدم ملازمه عقلی میان حرمت و فساد معاملات

در علم اصول گفته شده که تعلق نهی به عبادات، مفسد آن است و میان نهی در عبادات و فساد آن ملازمه وجود دارد<sup>۳</sup> اما در معاملات منکر شده و گفته اند چنین ملازمه ای وجود ندارد.<sup>۴</sup> مقصود آنها {از انکار ملازمه} ملازمه عقلی است یعنی عقل هیچ ملازمه ای نمی بیند بین اینکه معامله ای حرام باشد و در عین حال اگر تحقق پیدا کرد صحیح و نافذ باشد. در عبادات گفته می شود این ملازمه وجود دارد و وقتی نهی به عبادتی تعلق پیدا کند نمی توان قصد قربت کرد و بدون قصد قربت، عبادت محقق نمی شود اما در معاملات قصد قربت شرط نیست و از نظر عقلی ممکن است شارع نهی کند و مردم را از کاری دور کند و در عین حال بگوید اگر این کار را انجام دادید نافذ خواهد بود. به طور مثال می گوید ظهار

<sup>۱</sup> نتیجه بحث های گذشته این شد که درخصوص مواردی که انشا کننده و ایجاد کننده با غرض و هدف رسیدن به حرام، آن {شخصیت حقوقی مثل} شرکت یا حزب را تأسیس کرده است، یا {مواردی که} چنین غرضی ندارد اما می داند که {این شخصیت حقوقی} مورد سوء استفاده دیگران قرار می گیرد و به وسیله آن و تحت پوشش آن، {دیگران} مرتکب حرام هایی می شوند و {قدرت بر انشا و ایجاد آن} منحصر {در او} باشد؛ بر اساس ملازمه عرفی گفته شد می توان از خود ادله آن محرمات فهمید که تأسیس مقدمه آن نیز حرام است و یا {قدر متیقن} از همان ادله عامی که مرحوم امام ره فرمودند {حرمت این امور است} اینکه دلیل عقلی بر قبح مقدمه دلالت می کند، قدر متیقن {این است که} عقل در این موارد چنین قبحی را درک می کند یا حرمت اعانه {بر اثم} حتما در این موارد بالملازمه دلالت بر حرمت دارد و یا ادله نهی از منکر اختصاص به جایی ندارد که به صورت مباحثی و مستقیم به صدد انجام منکر است بلکه اگر با واسطه هم اگر می داند که منکر محقق می شود و تنها راه تحقق منکر همین مقدمه ای است که او ایجاد می کند ادله نهی از منکر شامل می شود. با همان بیان هایی که {تفصیل آن} در گذشته مطرح شد.

<sup>۲</sup> تمامی عبارات داخل کروشه توسط مقرر اضافه گردیده است.

<sup>۳</sup> رک: کفایه الاصول (ط آل البیت) ۱۸۶.

<sup>۴</sup> رک: مصباح الاصول (ط مکتبه دآوری) ۲: ۲۵۴-۲۵۳.



نکنید و نگویند «أَنْتَ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» این کار حرام است اما اگر این کار را کردید همسر شما از شما جدا می شود و طلاق ظهاری محقق می شود.

### ادعای وجود ملازمه عرفی میان حرمت و فساد

در اصول این مطلب را گفته اند که میان حرمت و بطلان ملازمه عقلی نیست اما با این وجود ممکن است گفته شود که {میان این دو} ملازمه عرفی وجود دارد. {زیرا} عرف گویا تناقض می بیند و نمی پذیرد که از یک طرف شارع از معامله ای نهی کند {و آن را حرام قرار دهد} و در عین حال در صورت تحقق، آن را نافذ بداند. عرف {میان این دو} ملازمه می بیند و می گوید اگر نهی کرد یعنی نمی خواهد تحقق پیدا کند و در این صورت معنا ندارد که آن را تنفیذ و تصحیح کند.

مرحوم امام ره در مکاسب عبارت خوبی {در این زمینه دارند ایشان می فرماید:} شارع از یک طرف نهی می کند چون مفسده دارد و مبعوض است و وقتی مبعوض است یعنی نمی خواهد در خارج تحقق پیدا کند. {و از طرفی} اگر آن معامله را تصحیح کند مردم ترغیب به انجام آن کار می شوند زیرا بسیاری از مردم حاضرند حکم خدا را زیر پا بگذارند و مخالفت با شرع کنند ولی حاضر نیستند که مال حرام خورده و در مال دیگران تصرف کنند و ذمه شان نسبت به آنها مشغول شود.<sup>۱</sup>

به طور مثال خداوند فرموده است که در وقت ندا بیع نکنید.<sup>۲</sup> {عده ای} وقت نماز جمعه این بیع را مرتکب می شوند و می گویند با خدا کنار می آییم {اما اگر فاسد باشد، حق الناس شده و آن را انجام نخواهند داد} و یا در حال عصبانیت «أَنْتَ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» را می گویند و امثال این {امور را مرتکب می شوند} البته {بحث} در خصوص اینها نیست؛ بحث در معاملات و تجارات است. {اگر فقط حکم تکلیفی باشد} جرأت پیدا کرده و این تجارت حرام را انجام می دهند چراکه معامله صحیح و نافذ است و مالی که به دست آمده مال خود اوست در نتیجه ذمه اش مشغول نمی شود ولی اگر این معامله فاسد باشد و با این حرام در مال دیگران تصرف کرده باشد و ذمه اش مشغول گردد، غیر از حرمت تکلیفی حق الناس نیز به گردن او آمده است {در این صورت از آن اجتناب می کند}. در حالیکه {رغبت به تحقق حرام}

<sup>۱</sup> {أَنَّ الْعَرَفَ يَرَى التَّنَافِي بَيْنَ تَحْرِيمِ الْمَعَامَلَةِ وَ مَبْغُوضِيَّتِهَا، وَ بَيْنَ تَنْفِيذِهَا وَ إِجَابَةِ الْوَفَاءِ بِهَا... وَ مَعَ مَبْغُوضِيَّةِ الْاِشْتِرَاءِ، أَوْ هُوَ مَعَ الْبَيْعِ بَعْنَاوَانِهَا، يَسْتَبْعِدُ تَنْفِيذَ الْمَبَايَعَةِ بَلْ يَكُونُ الْجَمْعُ بَيْنَهُمَا مِنْ قِبَلِ الْجَمْعِ بَيْنَ الْمُتَنَافِيَيْنِ عَرَفًا، (المكاسب المحرمة) (للامام الخميني ره) ۱: (۲۲۵)

... وَ مَعَ مَبْغُوضِيَّتِهِ لَا مَحَالَةَ يَتَصَدَّى الشَّارِعُ لِدَفْعِهِ فِي عَالَمِ التَّشْرِيعِ وَ هُوَ مُلَازِمٌ لِرُدْعِهِ، سَيِّمًا أَنَّ الرَّدْعَ مُوجِبٌ لِتَقْلِيلِ مَادَّةِ الْفَسَادِ، وَ التَّنْفِيذُ مُوجِبٌ لِتَكْثِيرِهَا، لِأَنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ يَرْتَكِبُونَ بَعْضَ الْمَعَاصِي وَ يَتَنَزَّهُونَ عَنْ أَكْلِ مَالِ الْغَيْرِ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ اشْتِغَالِ ذَمَّتْهُمْ بِهِ. (المكاسب المحرمة) (للامام الخميني ره) ۱: (۲۲۶)

<sup>۲</sup> سورة جمعه: ۹.



خلاف آن چیزی است که شارع در نظر داشته است؛ {زیرا} در نظر او چنین بوده که این عمل {در خارج} تحقق پیدا نکند و به همین خاطر از آن نهی کرده و بیان نموده که مبعوض او است و {وقتی} از آن طرف آن را صحیح بداند مردم را و یا دست کم انهایی که نسبت به اشتغال ذمه {و حق الناس} حساسیت داشتند را تشویق کرده تا این کار را انجام دهند. این مطلب را عرف نمی پذیرد و آن را تناقض می بیند. از این رو می گوید اگر حرام شد در نتیجه فساد است و نهی که به معامله تعلق پیدا کند دلالت بر فساد نیز می کند. البته در اینجا برخی می گویند این نهی، ارشاد به فساد است و حرمت تکلیفی ندارد اما با این فرض که بپذیریم در جایی که نهی به معامله تعلق پیدا کرد، {آن معامله} حرام و معصیت است، از نظر عرف با فساد ملازمه داشته و بر آن دلالت می کند.<sup>۱</sup>

بنابراین اگر چنانچه برای تاسیس شرکت ها و احزاب در مواردی قائل به حرمت شدیم و انشای آنها به این خاطر که مقدمه حرام است، را حرام دانستیم به ملازمه عرفی دلالت بر فساد نیز می کند و این انشا باطل خواهد بود و {آن شخصیت حقوقی} ایجاد نمی شود.

### اشکال؛ تمام نبودن ملازمه عرفی در همه اقسام نهی تکلیفی از معامله

#### اقسام سه گانه معاملاتی که نهی تکلیفی دارند

در مقام مناقشه این دلیل گفته شده نهی تکلیفی که به معامله تعلق می گیرد بر سه قسم است: گاهی آن نهی به خود معامله تعلق پیدا نکرده بلکه به عنوانی تعلق پیدا می کند که معامله یکی از مصادیق آن عنوان است، چراکه اوامر و نواهی به عناوین تعلق پیدا می کنند نه مصادیق؛ و {بعد} آن مفهوم و عنوان بر مصادیق خود منطبق می شود. {در این قسم} عنوان به صورت اتفاقی و صدقاً بر معامله منطبق می شود. گاهی نهی به طور مستقیم به خود معامله تعلق پیدا می کند و داری دو قسم است گاهی {نهی} به خاطر وجود مفسده در خود معامله {به آن تعلق می گیرد} و گاهی در خود معامله مفسده وجود ندارد اما مزاحم با مصلحتی که در جای دیگری وجود دارد نهی به آن تعلق گرفته تا مزاحم آن مصلحت نشود.

{برای روشن تر شدن بحث} برای هر قسم مثال هایی زده می شود:

برای قسم اول که نهی به عنوان عامی تعلق پیدا کرده و اتفاقاً و صدقاً بر معامله ای منطبق می شود، می توان به همین موارد محل بحث مثال زد. سه دلیل برای اثبات حرمت مقدمه حرام مطرح شد {که هر کدام به همین نحو تطبیق می شوند}. دلیل اول، قبح عقلی بود {و بیان شد} عنوان قبیح {در این دلیل} آن است که انسان سبب و مقدمه تحقق حرام توسط دیگران را ایجاد کند. اتفاقاً در اینجا و در محل بحث {مصدق آن عنوان} معامله ای است که اگر صورت نگیرد

<sup>۱</sup> رک: المکاسب المحرمه (للامام الخميني ره) ۱: ۲۲۶-۲۲۵.



مشتري حرام را مرتكب نمى شود. {در همان مثال «بيع العنب ممن يعمله خمرًا» فروختن انگور مقدمه است برای این که مشتري خمر بسازد و از این جهت است که متعلق نهی قرار گرفته است. اما آن عنوانی که قبیح است، {ایجاد} مقدمه حرام و تهیه اسباب برای مقدمات حرام است. به طور اتفاقی در اینجا بیع عنب، مقدمه {برای تحقق حرام} قرار گرفته است اما ممکن است چیز دیگری مقدمه قرار بگیرد مثل اینکه به کسی که قصد قتل دیگری را دارد چاقو بفروشد یا در اختیار او قرار دهد یا به کسی که می خواهد سرقت کند، نردبان بدهد. {به هر حال} مقدمات حرام مختلف هستند و منحصر در ایجاد معامله و ایجاد شرکت و حزب نیستند بلکه اینها مصادیق آن هستند.

{بنابراین} آن عنوان اصلی که متعلق حرمت قرار گرفته این است که تسهیل امر و ایجاد مقدمات برای رسیدن {دیگران} به حرام، قبیح است. {به عبارت دیگر} یعنی قبح عقلی به آن {عنوان} تعلق پیدا کرده و بعد گفته می شود میان حکم عقل و شرع ملازمه وجود دارد و شارع در اینجا نیز از ایجاد مقدمه حرام نهی کرده است.

همچنین بر اساس دلیل دوم که حرمت اعانه بر اثم است، {این شخص} به طور اتفاقی از راه ایجاد حزب، برای رسیدن به حرام به دیگران کمک می کند و مصداق اعانه بر اثم می شود؛ اما آنچه در آیه شریفه «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»<sup>۱</sup> نهی به آن تعلق پیدا کرده، عنوان اعانه {بر اثم} است که بر این معامله منطبق می شود اما نهی به طور مستقیم به خود معامله تعلق پیدا نکرده است.

{و بر اساس} دلیل سوم -یعنی ادله نهی از منکر- که نهی از وقوع منکر یا تسهیل {برای تحقق} منکر را واجب کرده است؛ این معامله و یا {ایجاد این} شرکت اتفاقاً مقدمه بر منکر می شود {و مصداق آن می گردد}. {با توجه به این توضیحات} ظاهر این است که محل بحث، مثال برای قسم اول است.

مثال برای قسم دوم<sup>۲</sup> بیع در وقت نداء است «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ»<sup>۳</sup> نهی به طور مستقیم به خود بیع خورده است و مانند «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» نیست. نهی مستقیماً به خود معامله خورده است اما نه به خاطر اینکه {خود بیع در وقت نداء} دارای مفسده است بلکه مصلحتی در نماز جمعه وجود دارد که اگر مشغول بیع شود از {خواندن} نماز جمعه باز می ماند ولی به هر حال نهی به خود بیع خورده است.

اما در قسم سوم -یعنی جایی که به خاطر مفسده ای که در خود بیع وجود دارد نهی به خود آن تعلق گرفته است- می توان به بیع ربوی مثال زد که «نهی النبى عن بيع الربا» یا مثل قمار که معامله ای است و نهی به خود این معامله به خاطر مفسده ای که در معامله قمارى وجود دارد تعلق گرفته است یا مفسده ای در متعلق آن وجود دارد مانند نهی از بیع

<sup>۱</sup> سوره مائده: ۲.

<sup>۲</sup> که نهی مستقیماً به خود معامله خورده است اما نه به خاطر مفسده ای در خود آن بلکه به خاطر مصلحتی که در چیزی غیر از معامله وجود دارد از آن نهی می شود تا آن مصلحت تامین شود

<sup>۳</sup> سوره جمعه: ۹.



آلات قمار که مفسده در متعلق بیع است و مانند اجرت مغنیه یا اجرت اجاره بر زنا - العیاذ بالله - که اصل این معامله و این اجاره {عملی} فاسد<sup>۱</sup> {و حرام} است. در این موارد اینگونه نیست که خود آنها مشکلی نداشته و تنها مشکل مزاحمت با مصلحت دیگر در جای دیگر باشد.

### بررسی ملازمه عرفیه میان حرمت و بطلان در اقسام سه گانه

آن ملازمه عرفی که ادعا شد بین نهی از معامله و فساد معامله وجود دارد حتما در قسم اخیر که به خاطر وجود مفسده در خود معامله نهی به آن تعلق گرفته، وجود دارد. اما در {قسم دوم یعنی} مواردی که به خاطر مصلحت دیگری در جای دیگر، نهی به خود معامله تعلق گرفته است، محل اختلاف است. برخی اشکال می کنند که نهی به خود معامله تعلق گرفته و از نظر عرفی دلالت بر فساد می کند و برخی گفته اند که دلالت بر فساد نمی کند چون {نهی از آن} به خاطر مزاحمت {مصلحتی} است. به هر حال ممکن است حکم این قسم مشکوک باشد و باید ارتکازات عرفی ملاحظه شود {تا مشخص شود} که حکمش چیست اما فعلا این از محل بحث خارج است {از این رو به بررسی حکم این قسم نمی پردازیم}.

اما در قسم اول قطعا عرف چنین ملازمه ای را نمی فهمد و {همانطور که گذشت} محل بحث از قسم اول است. نهی به معامله تعلق نگرفته که گفته شود از نظر عرفی با فساد ملازمه دارد بلکه نهی به عنوانی خورده است که اتفاقا بر معامله منطبق شده است. بحث در ادعای ملازمه عقلی نیست، چرا که از نظر عقلی چنین ملازمه ای میان حرمت معامله و فساد آن وجود ندارد. ملازمه عرفی در جایی است که نهی به خود معامله تعلق گرفته باشد و معامله ای که مبعوض شارع است از نظر عرفی نمی تواند صحیح باشد اما اگر نهی به عنوان دیگری تعلق بگیرد که اتفاقا {این معامله} مصداق آن عنوان شد پس خود معامله متعلق نهی نیست در نتیجه عرف ملازمه ای نمی بیند و می گوید چه اشکالی دارد از این جهت که اعانه بر اثم است حرام باشد اما از این جهت که بیع است نافذ باشد؟ زیرا نهی به بیع تعلق نگرفته است و اوامر و نواهی به عناوین تعلق پیدا می کند.

### نتیجه؛ نبود ملازمه عرفیه میان حرمت انشای شخصیت حقوقی و فساد آن

بنابراین نتیجه این شد که نمی توان فساد این معاملات و انشای این شخصیت های حقوقی را ثابت کرد حتی در مواردی که حرمت تکلیفی آنها ثابت باشد. نمی توان این شرکت یا حزبی که در اساس نامه آن تصریح به {فعالیت های حرام و دارای} فساد نشده و اساسنامه صحیح، قانونی و سالمی دارد {باطل و غیر مشروع دانست به این خاطر} که {به

<sup>۱</sup> {ظاهرا مقصود از «فساد است» در این تعبیر این است که دارای مفسده می باشد نه اینکه فساد است به معنای صحیح نبودن باشد}



غرض اینکه { می تواند پوششی برای برخی معاملات فاسده {و فعالیت های حرام} قرار گیرد {ایجاد شده است}. در اینجا آن معاملات فاسد، باطل است {و جلوی انجام آن گرفته می شود} اینکه زیر پوشش این موسسه به اسرائیل کمک می شود {لازم است که} جلوی این کار گرفته شود اما خود موسسه فاسد و باطل نیست. یک شخصیت حقوقی {در قالب} یک موسسه یا یک حزب است که تحت پوشش آن معصیت و کارهای خلاف {شرع} انجام می شود، آن فعالیت ها حرام است اما خود حزب باطل و فاسد نیست حزب صحیح است. اگر شرکت یا بانک یا هر چیز دیگری تاسیس شد که وسیله رسیدن به ربا یا انجام فعالیت های خلاف شد -چه به این هدف تشکیل شود<sup>۱</sup> و چه اینکه هدف این نباشد اما مقدمه منحصره رسیدن دیگران به حرام تاسیس این بانک یا شرکت باشد- این شخصیت حقوقی منعقد می شود و آن اعمالی که در آینده انجام می شود حرام است و خود تاسیس و تشکیل این شرکت در چنین فرضی حرام است ولی فاسد نیست.

بله حکومت می تواند در صورتی که مصلحت ببیند، بعد {از شکل گیری} این حزب را به خاطر کارهایی که در ضمن آن انجام شده است به عنوان جریمه یا مجازات، منحل کند اما این مسئله دیگری است که اعلام انحلال کند. اما اینکه گفته شود از همان ابتدا این شخصیت حقوقی فاسد است دلیلی بر آن وجود ندارد. حتی اگر نسبت به انشای آن نهی وجود داشته باشد و گفته شود که حرام است چنین حزبی تشکیل شود در صورت {مخالفت با حکم تکلیفی و} تشکیل این حزب دلیلی نداریم که این {انشا به نحو} فاسد واقع می شود. زیرا {همانطور که بیان شد} نهی به طور مستقیم به خود انشای این معامله تعلق پیدا نکرده تا ملازمه عرفیه شکل بگیرد بلکه به عنوانی تعلق گرفته که آن عنوان بر این معامله منطبق می شود. عناوینی نظیر اعانه بر اثم و یا منکر در ادله نهی از منکر و یا تهیه مقدمات معصیت دیگران در دلیل عقلی. بنابراین مستقیماً این نهی به معامله نخورده است اما منطبق بر آن است و فرض این است که محل بحث از این قبیل است که مصداقی برای عنوان حرام شده است اما خود آن حرام نشده است.

### توجیه مرحوم امام ره برای اثبات ملازمه عرفیه با تمسک به روایت تحف العقول

مرحوم امام ره در اینجا بیانی دارند که {بر اساس آن} می خواهند همین مواردی که مقدمه برای ارتکاب حرام می شوند و مصداقی برای عناوین محرم قرار می گیرند را توجیه نمایند. ایشان با تمسک به روایت معروف تحف العقول که شیخ انصاری ره در مقدمه مکاسب آورده است می خواهند ثابت کنند که خود این امور به طور مستقیم متعلق نهی قرار گرفته اند. این روایت معاملات را بر چند قسم واجب و حرام و مستحب و مکروه و مباح تقسیم می کند. نسبت به معاملات حرام عبارتی وجود دارد که بر اساس آن خود بیع و شراء و خود هبه و خود آن معامله ای که منجر به حرام می شود حرام است و تمام تقلبات در آن، حرام است.

<sup>۱</sup> اگرچه {فرض این است که} این مطلب در اساسنامه تصریح نشده بلکه این موسسه یا بانک تحت عنوان قرض الحسنه تشکیل شد و زیر پوشش این بانک فعالیت های خلاف صورت می گیرد.





وَ كَذَلِكَ كُلُّ مَبِيعٍ<sup>۱</sup> مَلْهُوٌّ بِهِ وَ كُلُّ مَنْهِيٍّ عَنْهُ مِمَّا يُتَّقَرَّبُ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ أَوْ يَقْوَىٰ بِهِ الْكُفْرُ وَ الشَّرْكَ مِنْ جَمِيعِ وُجُوهِ الْمَعَاصِي أَوْ بَابٍ مِنَ الْأَبْوَابِ يَقْوَىٰ بِهِ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الضَّلَالَةِ أَوْ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْبَاطِلِ أَوْ بَابٌ يُوهَنُ بِهِ الْحَقُّ فَهُوَ حَرَامٌ مُحَرَّمٌ حَرَامٌ بَيْعُهُ وَ شِرَاؤُهُ وَ إِمْسَاكُهُ وَ مِلْكُهُ وَ هِبَتُهُ وَ غَارِيَّتُهُ وَ جَمِيعُ التَّقَلُّبِ فِيهِ<sup>۲</sup>

هر مبیعی که از آلات لهو باشد و هر مبیعی که منهی عنه است مانند بت فروشی و چیز هایی که توسط آنها تقرب به غیر خدا می شود و مورد عبادت قرار می گیرد و هر مبیعی که خرید و فروش آن باعث تقویت کفر می شود و هر مبیعی که باعث معصیت می شود یا راهی برای ضلالت ایجاد می کند و باز می کند هر معامله ای که باعث ضلالت می شود و درهای ضلالت و گمراهی را باز می کند یا بانی از ابواب باطل را باز می کند یا باعث تضعیف حق می شود هر چیزی که منجر به اینگونه معصیت ها شود پس تمام تقلبات و معاملات در آن حرام است چون مقدمه رسیدن به آن حرام هاست. {ممکن است} کسی اینگونه استفاد کند که این معاملات و انشای شرکت {حقوقی} حرام است به این خاطر که راه را برای انجام حرام باز می کند. اینجا نهی به یک عنوانی تعلق نگرفته که بر معامله تطبیق شود بلکه نهی به جمیع تقلبات و به خود معاملاتی تعلق گرفته که منجر به فساد و ضلالت می شوند. جمیع تقلبات یعنی تمام معاملات و انشائاتی که منجر به فتح بابی از ابواب ضلالت و معصیت می شود خود آن معاملات حرام هستند و اینگونه استظهار شود که نهی به خود آنها تعلق گرفته به این خاطر که خودشان باعث فساد می شوند و مفسده بر انگیز هستند و راه را برای فساد و معصیت باز می کنند پس خود آنها فاسد هستند نه اینکه به خاطر تراحم با مصلحتی در جای دیگری نهی به خود معاملات تعلق گرفته باشد.

{ممکن است کسی با این بیان} آن را داخل در قسم سوم قرار دهد که نهی به خاطر مفسده ای در خود آن معامله به آن تعلق گرفته باشد؛ نه اینکه به خاطر تراحم با مصلحت دیگر یا به خاطر انطباق عنوان {عامی مانند} اعانه بر اثم بر آن؛ متعلق نهی شده باشد {و بعد گفته شود که در این قسم ملازمه عرفیه پذیرفته شد در نتیجه ثابت می شود که این معاملات و این انشائات فاسد و باطل است}

### اشکال مرحوم امام ره؛ وجود اشکال سندی در روایت تحف العقول

بر فرض این استدلال صحیح باشد و دلالتی که از مجموع روایت به دست می آید تمام باشد، چراکه روایت در صدد بیان معاملات صحیح و فاسد است نه فقط بیع بلکه تمام معاملات، پس نهی به خود این معاملات خورده است و این

<sup>۱</sup> البته کل مبيع {که در کتاب مکاسب آمده} ظاهراً اشتباه در نسخه است {در تحف العقول و در وسائل الشیعه اینگونه آمده است: «وَ كَذَلِكَ كُلُّ بَيْعٍ مَلْهُوٌّ بِهِ» تحف العقول ۳۳۳، وسائل الشیعه ۱۷: ۸۴} <sup>۲</sup> وسائل الشیعه ۱۷: ۸۴-۸۵.



نهی از نظر عرفی دلالت بر فساد می کند- اما این روایت مرسله است و سند ندارد. از نظر ایشان این روایت، «اوهن الروایات سندا» است اگرچه از نظر دلالت «اقوی دلالة» است پس به این روایت نیز نمی توان برای اثبات بطلان تمسک کرد.<sup>۱</sup>

ظاهراً باید به این نتیجه رسید که صرف تعلق نهی به معامله، از باب ملازمه بین حرمت و فساد، باعث فساد آن نمی شود؛ نه ملازمه عقلیه وجود دارد و نه ملازمه عرفیه. اما این شبهه وجود دارد<sup>۲</sup> که اگرچه دلیل بر فساد معامله نداریم اما نکته ای در گذشته مطرح شد که ادله نفوذ و صحت معاملات، از مواردی است که خلاف چهارچوب و قوانین شرع باشد انصراف دارد و شامل آن نمی شود و در اینجا نیز گفته شود که ادله نفوذ معاملات در مواردی که حرمت آن معامله و آن انشاء ثابت شد، انصراف دارد و دلیلی بر صحت و نفوذ این معاملات یا انشاءات نداریم.

این نکته ای است که باید مورد بررسی قرار گیرد.

<sup>۱</sup> رک: المکاسب المحرمه (للامام الخميني) ۱: ۲۲۴.

<sup>۲</sup> {این شبهه در ضمن مباحث استاد زیدعزه، در قالب سوال مطرح شد که جهت حفظ انسجام متن به این قسمت منتقل گردید}